

پدیده جاننداری در زبان فارسی

ارسلان گلغام (دانشگاه تربیت مدرس)

منظور از جاننداری^۱ پدیده‌ای است برون‌زبانی که بر اساس پردازش شناختی از جهان خارج در الگوها و ساختهای زبانی متبلور می‌شود. در واقع، پیدایش چنین الگوهایی در ساخت زبان انعکاس طی شدن یک فرایند شناختی و ذهنی است که در آن عامل ذی‌روح بودن، به عنوان یک مؤلفه، در روند پردازش دخالت دارد.

مؤلفه مورد نظر، در اولین برش، موجودات را در پیوستاری قرار می‌دهد که یک سوی آن جاندار بودن و سوی دیگر آن بی‌جان بودن است. در برخی از زبانها، پیوستار جاننداری با پیش‌انگاره‌های فلسفی و هستی‌شناختی دیگر در هم می‌آمیزد و در بین موجودات جاندار نیز مرتبه‌ای در نظر گرفته می‌شود و حیوانات، به لحاظ دارا بودن مختصه جاننداری بین انسان و اشیاء قرار می‌گیرد (انسان < حیوانات < اشیاء). تبعات این نوع مرتبه‌بندی در واقع همانی است که به صورت دستوری شده^۲ در قالب کدگذاری زبانها خود را نشان می‌دهد؛ برای مثال، در برخی از زبانها، برای حالت نشانی P (patient) و A (agent) در ساخت متعدی، مؤلفه جاننداری دخالت دارد. به شکلی که نشانه حالت مفعولی برای اسامی جاندارتر در مقایسه با اسامی کم‌جان‌تر متفاوت است. در هر حال، برای رسیدن به تحلیلی روشن از پدیده جاننداری، بایستی عوامل و مؤلفه‌های متعامل با آن را نیز مد نظر داشت. در واقع، اتخاذ چنین روشی با روح

1) animacy 2) grammaticalized

رده‌شناسی نقشی^۳ دمساز است و به نظر می‌رسد تصویر واقع‌گرایانه‌تری را نیز ارائه می‌دهد. پرسشهایی که می‌توان مطرح کرد عبارت‌اند از:

- الف) جاننداری با کدام عوامل و حوزه‌های زبانی سر و کار دارد؟
 ب) آیا جاننداری در قالب‌ریزی الگوهای نحوی زبان فارسی دخیل است؟
 ج) آیا، در واژگان ذهنی فارسی‌زبانان، عوامل جاننداری در نحوه‌ی بازنمایی مقولات واژگانی تأثیرگذار است؟

جاننداری و تعامل آن با عوامل زبانی

واضح‌ترین انعکاس پدیده جاننداری را می‌توان در حوزه ساخت‌واژه ملاحظه کرد. در برشهایی که در عبارتهای اشاری^۴ زبان فارسی به چشم می‌خورد، اسامی به دو گروه جاندار و بی‌جان تقسیم می‌شود و الگوهای متمایزی از خود نشان می‌دهد. مثلاً

(۱) او اینجاست. (در اشاره به انسان)

(۲) آن اینجاست. (در اشاره به غیرجاندار و یا حیوانات)

در این زمینه، در زبان انگلیسی، برش دقیق‌تری وجود دارد و نه تنها جاننداری بلکه جنسیت نیز کدگذاری می‌شود، مانند she، he؛ همچنین پرسش‌واژه‌های کی و چی در زبان فارسی دقیقاً بازتاب مفهوم ذهنی جاننداری هستند:

(۳) با کی رفت؟ با حسن.

(۴) با چی رفت؟ با ماشین.

(۵) توی خیابان چپو (چه چیزی را) دیدی؟

(۶) توی خیابان کیو (چه کسی را) دیدی؟

اما اگر از حوزه ساخت‌واژه فراتر رویم و با اتکا به ملاحظات رده‌شناختی نگاهی به مطابقت افعال در زبان فارسی بیندازیم، مشاهده خواهیم کرد که، در این زبان، افعال با گروههای اسمی جاندار مطابقت می‌کنند.

(۷) کتابها پاره شد/ پاره شدند.

(۸) برگها ریخت/ ریختند.

(۹) دانش‌آموزان * آمد/ آمدند.

(۱۰) مسافران سوار * شد/ سوار شدند.

به نظر می‌رسد جاننداری با فردیت گروه‌های اسمی نیز مرتبط باشد. همان گونه که در مثالهای فوق مشاهده می‌شود، با اضافه شدن پسوند جمع -ان به اسامی دانش‌آموز و مسافر در واقع هویت فردی آنها در این امتزاج دستوری دست‌نخورده باقی مانده و بنابراین انطباق مستقیم وجود دارد (جمع در برابر جمع). اما در نمونه‌هایی مانند:

(۱۱) دشمن شهرهای ما را مورد حمله قرار داد/ قرار * دادند.

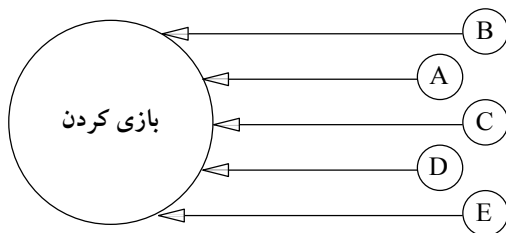
(۱۲) سپاه در کنار شهر خیمه زد/ خیمه * زدند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در اسامی گروهی دشمن و سپاه که هر دو متشکل از انسانها هستند و به این ترتیب از مختصه بالای جاننداری برخوردارند، گرایش به کدگذاری مفهوم جمع در تصریف فعل مشاهده نمی‌شود.

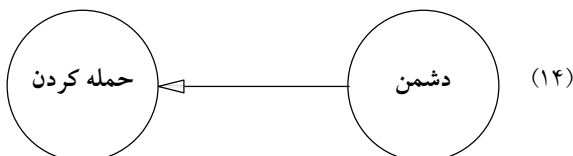
اگر ادعا کنیم که انطباق فعلی به علائم صوری جمع، مانند -ان و -ها، حساس است و در صورت وجود آنها انطباق صورت می‌گیرد، مثالهای ۷ و ۸ این ادعا را رد می‌کند.

همچنان که شکل زیر نشان می‌دهد، عملکرد همه افراد، در یک گروه اسمی جاندار جمع، در شکل‌گیری و تحقق رخداد فعل تأثیرگذار و مستقیم است.

(۱۳) بچه‌ها بازی می‌کنند.



اما در مورد اسامی گروهی، به لحاظ ذهنی، تحقق فعل نسبت به عملکرد فردی حساس نیست و، در واقع، تبلور آن به صورت یکجا و یکباره در نظر گرفته می‌شود. این وضعیت در نمودار ذیل نمایان است.



اینک داده‌های زیر را در نظر بگیرید:

(۱۵) قطره‌های باران زمین را خیس می‌کرد/ *می‌کردند.

(۱۶) قطره‌های باران برای بام خانه آواز می‌خوانند/ *می‌خواند.

چه عواملی باعث می‌شود که قطره‌های باران در مثال ۱۵ با فعل مفرد و در مثال ۱۶ با فعل جمع به کار رود؟ به نظر می‌رسد عامل جاننداری به شکل غیرمستقیم و از طریق استعاره‌سازی زبان دخالت داشته باشد. در مثال ۱۶ نوع مفهوم‌سازی موقعیت به گونه‌ای است که، در آن، قطرات باران از ارزش مختصه‌ای جاننداری برخوردار است و به همین دلیل است که استفاده از فعل آواز خواندن مجاز می‌گردد.

اما جاننداری چگونه در دستوری‌شدگی^۵ مفاهیم ذهنی، در سطح بندها و جملات، منعکس می‌شود؟ قبل از بررسی این موضوع، به این نکته اشاره می‌شود که دیکسون (Dixon 1979)، در چارچوب مطالعات رده‌شناختی، سلسله‌مراتبی از جاننداری ارائه می‌کند:

ضمیر اول‌شخص و دوم‌شخص < ضمیر سوم‌شخص < اسامی خاص <
(من، ما، تو، شما) (او، آنها) (حسن)

اسامی عام مربوط به انسان < جاندار غیرانسان < غیرجاندار
(مردم، عوام) (سگ) (برگ)

از سوی دیگر، کرافت (Croft 1991) سلسله‌مراتب جاننداری را با سلسله‌مراتب معرفه بودن مرتبط می‌داند و، به موازات آن، سلسله‌مراتب زیر را ارائه می‌کند:

اسامی معرفه < اسامی غیرمعرفه ارجاعی < اسامی غیرمعرفه غیرارجاعی
(من، تو، حسن) (این پسر، آن دختر) (یک کتاب، یک گربه)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، دو سوی پیوستارهای فوق با یکدیگر همپوشی دارند؛ به این معنی که ضمائر اول‌شخص و دوم‌شخص همواره معرفه هستند، در حالی که اسامی غیرجاندار همواره غیرارجاعی‌اند.

نکته‌ای که در اینجا مطرح است به نحوه‌ی آرایش این عناصر مفهومی در قالب

سازه‌های فارسی مربوط می‌شود. همان طور که می‌دانیم، فارسی زبانی است با آرایش آزاد و بنابراین ترتیب سازه‌ها، به جای آنکه از قالبهای ازپیش‌تعیین‌شده جمله‌نما پیروی کنند، محصول عملکرد عوامل کاربردی کلامی و همچنین نحوه پردازش ذهن و مقوله‌بندی مفاهیم ذهنی‌اند.

همچنین به نظر می‌رسد که سلسله‌مراتب جاننداری و معرفگی با یکدیگر همسویی دارند و این دو با هم تقدّم و تأخّر گروههای اسمی را، فارغ از اینکه نقش دستوری آنها چیست، تعیین می‌کنند. این به معنای آن نیست که همواره گروه اسمی جاندارتر قبل از گروههای اسمی دیگر قرار می‌گیرد؛ زیرا، همان‌طور که ذکر شد، عوامل متنوعی در این رابطه دخیل هستند، اما گرایش کلی و یا ساخت بی‌نشان جملات فارسی مؤید وجود چنین تعاملی است.

(۱۷) بچه رو ماشین زد.

(۱۸) علی کتابها را پاره کرد.

در واقع، ادعا این است که، علی‌رغم آزاد بودن آرایش سازه‌ها در زبان فارسی، نمونه جملات ۱۷ و ۱۸ از کاربرد و بسامد بیشتری برخوردارند تا جملات ۱۹ و ۲۰.

(۱۹) ماشین بچه رو زد.

(۲۰) کتابها را علی پاره کرد.

در واقع، تقدّم اسامی جاندار در جملات فارسی، آن‌گونه که باک و وارن (Bock & Warren 1985) مطرح می‌کنند، بدین شکل توجیه روان‌شناختی می‌شود که اسامی جاندارتر، به لحاظ مفهومی، راحت‌تر از اسامی غیرجاندار از حافظه فرا خوانده می‌شود. به اعتقاد این دو، فراخوانی فوق تأثیری بر ترتیب سازه‌ها ندارد، اما به نظر نگارنده این مفهوم شناختی/ذهنی یکی از عوامل دخیل در آرایش سازه‌های زبان فارسی است.

از منظر شناختی، در یک مدل ساده ارتباطی، مفاهیم ذهنی که ساختاری مفهومی دارند به جملات زبانی که ساختاری خطی دارند مبدل می‌شود. نحوه بازنمایی مفاهیم ذهنی به الگوهای زبانی از موضوعات مورد علاقه زبان‌شناسان شناختی و روان‌شناسان است.

در چارچوب مدل تولید گفتار باک و لوت (Bock & Levelt 1994) سه سطح پردازشی وجود دارد که عبارت‌اند از: زایش ذهنی پیام، کدگذاری دستوری و کدگذاری آوایی.

در مرحله نخست، که همان مرحله شکل گرفتن مفهوم^۶ در ذهن است، مواد خام برای فعال شدن زبان فراهم می‌شود. در مرحله دوم، با اعطای نقش به عناصر زبانی و جایگاه آنها در زنجیره کلام، ماهیتی زبانی از مفاهیم ذهنی شکل می‌گیرند. به نظر می‌رسد دادن جایگاه به عناصر زبانی در مدل ارتباطی و یا ثابت بودن آن همان واقعیتی است که، در چارچوب زبان‌شناسی زایشی، از آن به عنوان ترتیبی بودن^۷ نام برده می‌شود. زبانهای ترتیبی وظیفه اعطای نقش را به جایگاههای ثابت نحوی محول می‌کنند، اما در زبانهای غیرترتیبی (آرایش آزاد) این وظیفه به عهده ساخت‌واژه و تصریف غنی فعل است.

اما توجیه این انتخاب جایگاه چه چیزی می‌تواند باشد؟ به چه علت فارسی‌زبانان ترجیح می‌دهند جملات خود را با اسامی جانداران آغاز کنند؟ و از منظر رده‌شناختی، چرا در اغلب زبانهای دنیا جایگاه گروه اسمی جاندارتر، که در قالب نقش دستوری فاعل متجلی می‌شود، قبل از گروه اسمی کم‌جان‌تر قرار می‌گیرد.

به نظر نگارنده، ابزار نحوی زبان از کارائی لازم برای کدگذاری هر دو وضعیت SO و OS برخوردار است، اما علت ترجیح وضعیت اول را بایستی در چارچوب نظریه شناختی توجیه کرد. همان‌طور که می‌دانیم، هر جمله‌ای، در واقع، حادثه یا رخدادی را در جهان هستی به تصویر می‌کشد. در کنار یک رخداد همواره بازیگرانی وجود دارند که به نحوی در وقوع آن ایفای نقش می‌کنند. اگر مابازاء زبانی یک رخداد را فعل و مابازاء بازیگران آن را گروه اسمی بنامیم، آن‌گاه ملاحظه خواهیم کرد که اثرگذاری و اثرپذیری گروههای اسمی در بازنمایی یک فعل متفاوت‌اند.

در وقوع یک فعل، فرایند شدن یا تغییر حالت به درجات مختلف وجود دارد؛ بنابراین، در پویائی آن با عامل بلافصل آن، که از اراده و نیروی تأثیرگذاری برخوردار است نوعی تندیگی و درهم‌شدگی ملاحظه می‌شود.

این اراده و نیرو، به لحاظ مفهوم‌سازی ذهن، در وهله نخست، در قالب یک هویت جاندار و ملموس و قابل مشاهده می‌تواند متبلور شود. هویتی که، با وجود اراده و نیروی تأثیرگذاری، رخدادها را در جهان رقم می‌زند و، در اثر وقوع چنین رخدادی،

6) proposition

7) configurationality

سایر هویتها یا گروههای اسمی، به نسبت بهره بردن از این مختصه، به درجات مختلف تأثیر می‌پذیرند. به لحاظ رابطه منطقی علت و معلول نیز آنچه در جهان خارج اتفاق می‌افتد و، به تبع آن، آنچه در ذهن رخ می‌دهد و نهایتاً در قالب الگوهای زبانی می‌ریزد از یک نظم که با اسلوبهای پدیدارشناختی جهان هستی منطبق است نشئت می‌گیرد. ابتدا عاملی بااراده و توان انجام عمل، در جهت انجام فعل، پیش می‌رود و سپس، با وقوع فعل، اثر آن به عامل دیگری منتقل می‌شود. این همان رابطه تصویرگونه‌ای است که اصطلاحاً تصویرگونگی ترتیب^۸ نامیده می‌شود. (NEWMAYER 2000)

اینک، برای ملموس‌تر شدن بحث، به دو ساخت مجهول و سببی در زبان فارسی و نحوه اثرگذاری عامل جاننداری در این تنوعهای نحوی می‌پردازیم. در چارچوب زایشی، مجهول‌سازی فرایندی است نحوی که در اثر عملکرد آن مفعول به جایگاه فاعلی برکشیده می‌شود و فاعل جمله معلوم به صورت عبارت‌کنادی اختیاری می‌تواند ظاهر شود.

گروه اسمی ۱ + گروه اسمی ۲ + فعل متعدی



گروه اسمی ۲ (توسط گروه اسمی ۱) + اسم مفعول + شدن

اما کدام عامل امکان عملکرد چنین قاعده‌ای را فراهم می‌سازد؟ همان طور که می‌دانیم، قواعد صوری دستور زایشی به گونه‌ای صریح^۹ و بدون استثنا و به شکلی مکانیکی عمل می‌کنند، یعنی هرکجا ساخت متعدی^{۱۰} داشته باشیم قاعدتاً به شکل خودکار امکان مجهول‌سازی آن میسر است. بنابراین، سازوکار نحوی زبان نباید از تولید جملات غیردستوری زیر جلوگیری کند.

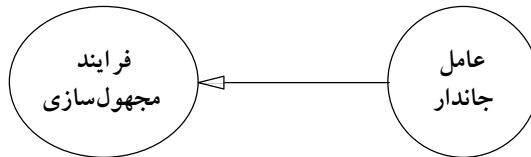
(۲۱) *صندلیها میزها را شکستند.

(۲۲) *میزها (توسط صندلیها) شکسته شدند.

به نظر می‌رسد عامل مفهومی / ذهنی جاننداری است که می‌تواند با ساخت مجهول امتزاج یابد، به گونه‌ای که، اگر از جمله ۲۲ عنصر اختیاری (توسط صندلیها) حذف شود،

تعبیر اهل زبان وجود یک عنصر جاندار برای انجام عمل شکستن خواهد بود و، به این ترتیب، قضاوت اهل زبان از بدساختی جمله مورد نظر به خوش ساختی تغییر خواهد کرد.

از سوی دیگر، مختصه‌های معنائی افعالی که ساخت مجهول را می‌پذیرد- یعنی در قالب اسم مفعول + شدن گنجانده می‌شود- دربرگیرنده دخالت‌پذیری هستند. به عبارت دیگر، این قبیل افعال، با انطباق^{۱۱} مختصه جاننداری گروه اسمی و هماهنگ کردن آن با عنصر دخالت‌پذیری، ساخت مجهول را می‌سازند. چنین مفهومی را می‌توان با مدل شناختی زیر نشان داد.



اکنون جمله‌های زیر را در نظر می‌گیریم:

(۲۴) الف- علی به رضا خندید.

ب- رضا خندیده شد.

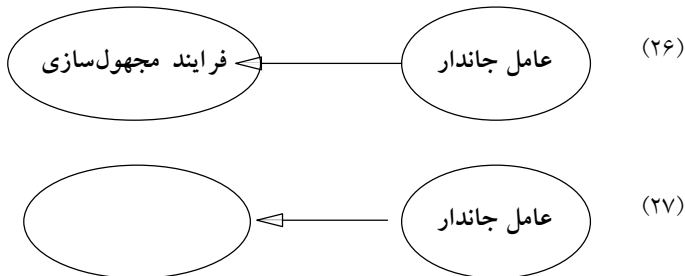
(۲۵) الف- حسن علی را درک می‌کرد.

ب- علی درک می‌شد.

ملاحظه می‌شود که در مثالهای فوق، با وجود آنکه شرایط ساختاری وجود دو گروه اسمی در یک ساخت متعدی مهیا است، اهل زبان تا حد زیادی از به کار بردن جملات ب پرهیز می‌کند. به گمان نگارنده، این مسئله به دخالت‌پذیری افعالی چون درک کردن و خندیدن باز می‌گردد- افعالی که می‌توان آنها را «فاعل‌گرا» نامید.

اگر پیوستاری از افعال فاعل‌گرا در نظر گرفته شود، می‌توان گفت آن گروه از چنین افعالی که از بالاترین مختصه [جاننداری] برخوردارند افعالی هستند که به وقوع رخدادی ملموس‌تر در جهان خارج اشاره می‌کنند و، بنابراین، عامل انجام آنها نیز مشاهده‌پذیرتر است و امکان مجهول‌سازی این قبیل افعال نیز در مقایسه با افعالی که از مختصه جاننداری ضعیف‌تری برخوردارند بیشتر خواهد بود.

به همین دلیل است که اهل زبان جمله مجهول علی کشته شد یا لیوان شکسته شد را به راحتی به کار می برد، اما از بین دو جمله مریم کتاب را خرید و کتاب خریده شد قاعداً جمله معلوم را به کار می برد و بسامد جمله دوم بسیار پایین است. در واقع، در فعل خریدن در مقایسه با فعل کشتن عامل جاندار به پردازش درونی وارد نمی شود و یا تأثیر کمتری دارد، در حالی که در مورد کشتن دخالت بیشتری وجود دارد.



نکته دیگری که در مورد ساخت مجهول و نقش جاننداری مطرح است به مسئله انتخاب صورت مفرد شد یا شدند بعد از اسم مفعول باز می گردد. بدین معنا که، در صورت غیرجاندار بودن گروه اسمی مفعول در ساخت معلوم، در ساخت مجهول بعد از اسم مفعول از شد استفاده می شود و بسامد آن از صورت جمع شدند بیشتر است.

(۲۸) کتابها پاره شد/ شدند.

در حالی که، اگر مفعول مورد نظر جاندار باشد، امکان استفاده از صورت مفرد شد وجود ندارد و بایستی صورت جمع شدند را به کار برد.

(۲۹) دزدان کشته شدند/ *شد.

علاوه بر ساخت مجهول، به نظر می رسد شکل گیری الگویی که در زبان فارسی به آن ساخت سببی گفته می شود نیز متأثر از پدیده جاننداری است. در مطالعات رده شناختی، اهمیت ساختهای سببی از تعامل نحو، معنی شناسی و ساخت واژه ناشی می شود.

به پیروی از کامری (COMRIE 1989)، در تحلیل ساخت سببی می پذیریم که در هر ساخت سببی دو خرده موقعیت^{۱۲} وجود دارد که بین آنها رابطه علت و معلولی به چشم می خورد. ساختهای سببی را، بر اساس ملاحظات رده شناختی و با ملاکهای صوری، می توان در

سه طبقه قرار داد:

الف) ساختهای سببی تحلیلی، که در آن از دو محمول استفاده می‌شود. محمول اول نقش انگیزشی و محمول دیگر نقش پاسخی دارد؛ مثلاً

(۳۵) علی خواست که حسن نرود.
انگیزشی (علت) پاسخی (معلول)

ب) ساختهای سببی صرفی، که در آن از ابزار صرفی استفاده می‌شود و معمولاً ابزار صرفی مورد نظر از زبانی بالایی نیز برخوردار است. در زبان فارسی این ابزار صرفی اضافه کردن -اندن به ستاک حال است؛ مانند خندانند، رقصانند، دوانند.

ج) ساختهای سببی واژگانی، که در آن از ابزار غیرنظام‌مند واژگان استفاده می‌شود و یک محمول ذاتاً دارای مفهوم سببی است؛ مانند انداختن، کشتن.

در همه انواع ساختهای سببی عامل جاننداری دخیل است و، در الگوی چنین ساختی، عمدتاً از گروههای اسمی و محمولهایی استفاده می‌شود که از مختصه جاننداری برخوردار باشند. در جمله

(۳۱) مادر بچه را وادار کرد که غذایش را بخورد.

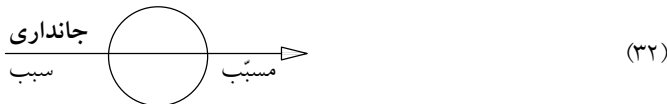
فعل وادار کردن از افعالی است که در واژگان فارسی مختصه [جاننداری] را به عنوان مختصه معنایی خود به همراه دارد. به همین دلیل، در ساختهای سببی تحلیلی، محمولهایی مانند شکفتن، برآمدن، پژمردن، ریختن، که از مختصه معنایی جاننداری برخوردار نیستند نمی‌توانند الگوی سببی تحلیلی بسازند.

افعال سببی‌ساز دیگر عبارت‌اند از باعث شدن، مجبور کردن، خواهش کردن، گفتن، نصیحت کردن، بازداشتن، اجازه دادن و افعالی از این دست که بازنمائی آنها در سطح نحو نیاز به عامل جاندار دارد.

در مورد سببهای صرفی نیز اضافه شدن پسوند سببی‌ساز -اندن، علی‌رغم زایایی، تحت تأثیر مختصه جاننداری امکان عملکرد پیدا می‌کند و عملکرد آن با حذف این مختصه مسدود^{۱۳} می‌شود. افعالی مانند پریدن، خندیدن، دویدن، خوابیدن همگی از گروههای اسمی جاندار سرمی‌زنند و ساخت‌واژه زبان فارسی، با لحاظ کردن این

مختصه معنایی، صورتهایی مانند پراندن، خندانن، دواندن، خواباندن را تولید می‌کند؛ در حالی که تولید صورتهایی مانند شکوفاندن، پژمراندن، ریزاندن از پذیرفتگی برخوردار نیستند (هرچند در ادبیات و به صورت نشان‌دار ممکن است به کار روند).

به نظر می‌رسد که بازنمائی سببی‌های واژگانی نیز، که مفهوم عاملیت یا سببی بودن در آن نهفته است بدون آنکه از فرایندهای ساخت‌واژه استفاده شده باشد، بیش از مختصه‌های معنایی دیگر به عملکرد مختصه معنایی جاننداری وابسته باشد و رخداد فعل از ذی‌روح بودن عامل آن حکایت می‌کند و، در عین حال، اثر آن نیز به عنصر جاندار دیگری در خرده‌موقعیتی دیگر باز می‌گردد. نمونه‌های چنین افعالی عبارت‌اند از: پختن، کشتن، آتش زدن، گول زدن، بردن، آوردن. در واقع، در مورد سببی‌های واژگانی، جاننداری از دو جهت کنترل می‌شود: هم به لحاظ سبب و هم به لحاظ مسبب.



اما افعالی مانند رفتن، گفتن، افتادن، نشستن و مانند اینها از یک جهت با یک عنصر زبانی یا گروه اسمی مرتبط می‌شوند.



تا کنون، پدیده جاننداری به‌طور مشخص در مورد مختصه‌های فعلی و اسمی، که از عمده‌ترین مقولات ذهنی زبانی تلقی می‌شوند، مورد اشاره قرار گرفت. در اینجا، بایستی به وابسته‌های گروه اسمی و همچنین ضمائر که جایگزین اسامی‌اند پرداخت.

همان‌طور که می‌دانیم، عمده‌ترین وابسته اسم در گروه اسمی صفت است که در زبان فارسی بعد از اسم قرار می‌گیرد و توضیحی در خصوص آن ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد در زبان فارسی برخی از صفات با درج مختصه [+ جاننداری] در مدخل واژگانی خود تنها می‌توانند برای وصف یک اسم جاندار کاربرد داشته باشند^{۱۴}. نمونه چنین صفاتی عبارت‌اند از: ریاکار، شجاع، لجوج، بی‌باک. از سوی دیگر، در مدخل

واژگانی صفاتی مانند گران، محکم، مختصه [- جاننداری] درج شده که این مختصه با مختصه جاننداری اسم کنترل می‌شود و تنها در صورت انطباق آنها هم‌نشینی صفت و اسم صورت می‌گیرد.

برخی از صفات نیز نسبت به مختصه جاننداری حساس نیستند و، از این رو، با اسامی جاندار و هم با اسامی غیر جاندار به کار می‌روند، مانند پست، خوب.

به علت وجود مختصه جاننداری در صفات گروه نخست، این صفات می‌توانند در مقوله اسمی نیز کاربرد داشته باشند و -ان جمع نیز، که معمولاً به اسامی جاندار اضافه می‌شود می‌تواند به آنها اضافه شود (شجاعان، زیرکان، ریاکاران)؛ اما در مورد صفات گروه دوم چنین نیست و صورتهای گرانان، محکمان و تختان، با توجه به غیبت مختصه جاننداری، به کار نمی‌روند.

در پایان، به نحوه کدگذاری جاننداری در نظام ضمائر زبان فارسی نیز باید اشاره شود. خانلری در تاریخ زبان فارسی به این نکته اشاره می‌کند که در گذشته برای اشاره به سوم شخص مفرد جاندار و بی جان، هردو، از یک عنصر ضمیری استفاده می‌شده، اما، همان طور که ذکر شد، به نظر می‌رسد، با فعال شدن مختصه جاننداری در نظام ضمائر فارسی نوعی انشقاق^{۱۵} به وجود می‌آید و از او و وی برای اشاره به سوم شخص مفرد جاندار و از آنان برای اشاره به سوم شخص جمع استفاده می‌شود؛ در حالی که در مورد اسامی غیر جاندار از این، آن و یا آنها استفاده می‌شود.

منابع

دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۷)، «ساختهای سببی در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۵، ش ۱، ص ۶۷-۱۳؛ سعادت، اسماعیل (۱۳۷۵)، «زبان فارسی: ممیز ذیروح و غیرذیروح»، برگزیده مقاله‌های نشر دانش، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ص ۷۴-۱۰۲؛

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۰)، تاریخ زبان فارسی، بنیاد فرهنگ، تهران؛

Bock, K. & Levelt, W. (1994), "Language Production: Grammatical Encoding", in GRENsBACHER, M.A. (Ed.), *Handbook of Psycholinguistics*, Academic Press, New York, pp. 945-984;

Bock, K. & WARREN (1985), "Conceptual Accessibility and Syntactic Structure in Sentence Formulation", *Cognition*, 21, pp. 47-67;

COMRIE, B. (1979a), *The Animacy Hierarchy in Chukchee*, Chicago Linguistic Society, Chicago;

- (1979b), *Definite and Animate Direct Objects*, University of Silesia, Katowice;
- (1989), *Language Universals and Linguistic Typology: Syntax and Morphology*, 2nd edition, Basil Blackwell, Oxford;
- CROFT, W. (1991), *Syntactic Categories and Grammatical Relations*, University of Chicago, Chicago;
- DIXON, R.M.W. (1979), "Ergativity", *Language*, 55, pp. 59-138;
- McDONALD, J., K. BOCK & M.H. KELLY (1993), "Word and Word Order", *Cognitive Psychology*, 25, pp. 188-230;
- NEWMAYER, F. (2000), *Language Form and Language Function*, MIT Press, Cambridge;
- PARI-SALA, M. & H.P. BRANIÇAN (1999), "Discourse Constraints on Syntactic Processing in Language Production", *Journal of Memory & Language*, pp. 1-15.
- TANAKA, M. (2003), "Conceptual Accessibility and Word Order in Japanese", *Proceedings of Postgraduate Conference*, University of Edinburgh, Edinburgh;
- TEUFEL, S. & E. FELEKI (1996), *Syntactic Structure and Conceptual Accessibility of Nouns*, University of Edinburgh, Edinburgh;
- VAN NICE, K.Y. & R. DIETRICH (1999), *Animacy Effects in German Sentence Production*, University of Edinburgh, Edinburgh.

